

انقلاب دمکراتیک

برنامه ای برای گذشته

"THE DEMOCRATIC REVOLUTION" - A PROGRAMME FOR THE PAST?

Translated from "Revolutionary Perspectives" No. 20 Theoretical Journal of the

"Communist Workers Organisation"

CWO, P.O. Box 338, Sheffield 9YX, UK

پیشگفتار

مقاله ای که در اختیار دارید، برای نخستین بار در «چشم انداز های انقلابی» (چ ۱) شماره ۲۰ ، ارگان تئوریک «سازمان کارگران کمونیست» (س . ک . ک) به چاپ رسید. این مقاله ازپولیکی سرچشمه یافت که با اتحاد مبارزان کمونیست ایران (ا . م . ک) که اکنون خود را حزب کمونیست ایران می نامد، صورت گرفت. تاریخچه روابط ما با (ا . م . ک) و مخالفت ها یمان با آنها بر سر مسائلی چون جنگ ایران و عراق و مبارزه ملی در کردستان در شماره ۲۱ چ . ۱ («شرایط در ایران و وظایف کمونیستها» طرح گردیده اند که خوانندگان علاقمند را به خواندن آن جلب می کنیم.^(۱)

در اینجا مایلیم به توضیح چند نکته در باره دلایل انتشار این مقاله به فارسی بپردازیم. ما به عنوان اترناسیونالیست تشکیل یک حزب کمونیست بین المللی را وظیفه خود می دانیم. این حزب برای آنکه موثر باشد باید بخشایی در مناطق اقتصادی زیر سلطه چون ایران، که طبقه کارگرش وظایف و هدفهای یکسانی با پرولتاریای کشورهای متropol دارد، تأسیس کند.

ولی در کشورهایی چون ایران سنت کمونیستی پیوسته ای وجود ندارد، اگر چه جنبش های اجتماعی عناصری بوجود آورده اند که برای شفاف کردن مواضع سیاسی تلاش می کنند. وظیفه ماست که با مواضع چپ کمونیست پا در میانی کرده و بر علیه نقض سیاستهای کمونیستی، که در آنجا در جریان است به بحث بپردازیم. ایده هایی، چون «انقلاب دمکراتیک» که در این مقاله به نقد کشیده شده، نه تنها در ایران بلکه در همه کشورهای نیمه پیشرفته بشکل های مختلف از هژمونی برخوردارند. چنین ایده هایی که پس از انحطاط اترناسیونال کمونیست در دهه های ۲۰ و ۳۰ سر برکشیده اند، ائتلاف های طبقاتی میان پرولتاریا و طبقات دیگر که زیر ستم امپریالیزم اند - از جمله بخش هایی از بورژوازی - را ممکن می دانند.

همانگونه که در (چ . ۱ شماره ۱۷) - «امپریالیزم، مرحله کنندگی سرمایه داری» - به تفصیل بیان کرده ایم، چنین نظریه ای امروز در واقع ضد انقلابی است. دوره جنگهای ملی به پایان رسیده و در رابطه با امپریالیزم هیچ بخشی از بورژوازی ملی مترقی نیست. از آنجا که رهایی و پیشرفت ملی دیگر امکان ندارد، همه بخشاهای بورژوازی به مبارزه می پردازندتا بهترین موقعیت را برای معاملاتشان با امپریالیزم بدست آورند. و این وادارسازی و به انضباط کشیدن طبقه کارگر را برای منافع امپریالیزم و نمایندگان ملی اش در آن مناطق در بر دارد. بنا براین امید آنست بر خورد به ایده «انقلاب دمکراتیک» بویژه در فرم «رادیکالی» که ا . م . ک آن را داراست بحث به روی این مسئله را باز کرده و با دیدن این واقعیت که این ایده پوششی برای منافع بورژوازی است، به رد آن بیانجامد.

تکامل ا . م . ک به سوی یک موضع شبه دفاع طلبانه در برابر جنگ ایران و عراق و جبهه متحد با "حزب دمکرات کردستان" بیان روشن این نظریه است.

هدف ما آغاز بحث به روی این مسئله در میان ایرانیان خارج از ایران و، همچنین امیدواریم، داخل ایران بوده و در پی بهره وری آکادمیک یا پالایش خویش نیستیم. ما آهنگ بوجود آوردن هسته ای کمونیستی و تاثیر گذاردن بر تکامل اوضاع در ایران را کرده ایم . بنا براین از همه کسانی که این متن را دریافت می کنند می خواهیم تا بر سر ایده های مندرج در آن و برای چشم اندازی که در بالا ترسیم گردید با س . ک . ک وارد یک گفتگوی سیاسی شوند.

س . ک . ک ، فوریه ۱۹۸۴

تакتیکها و اصول

وظیفه همیشگی احزاب انقلابی این است که در تمام جنبه‌های مبارزه طبقاتی در جهت روشن کردن برنامه کمونیستی که در دوره ما تنها به معنای آرمان سوسیالیزم است شرکت ورزند. بنا بر این کمونیستها می‌دانند که با هر تاکتیک یا تدبیری نمی‌شود توده‌های کارگر را به حرکت در آورد. اگر چه مطمئن‌ترین نشان ارتقاء آکاهی طبقاتی طبقه کارگر رشد صفوں کمونیستی آن می‌باشد، ولی این رشد نباید به قیمت عدول از شفافیت برنامه کمونیستی بیانجامد.

همچنانکه تزهای رم در کنفرانس سال ۱۹۲۲ حزب کمونیست ایتالیا دقیقاً بیان می‌دارد:

«اشتباه است اگر فرض شود کسی قادر است با تدبیر و مانورها پایه حزب را در هر زمانی در میان توده‌ها کسترش دهد زیرا روابط بین حزب و توده‌ها بیشتر بستگی به شرایط عینی اوضاع و احوال دارد... نفوذ حزب در میان توده‌ها وقتی افزایش خواهد یافت که موقعیت هر چه بیشتر انقلابی گردد، بشرط آنکه حزب قاطعانه به سازمان و تاکتیکهای از پیش تبیین شده اش وفادار بماند». (تزهای رم ۱) (۲)

ما به دفعات در تاریخ پرولتاریا، شاهد سازمانهایی با کذشتۀ پرولتاری بوده‌ایم که به جای تدارک یک قطب جهت دار برای بهترین عناصر پرولتاری، با تاکتیک‌ها و نسخه‌ها، به دنبالچه عقب افتاده‌ترین عناصر تبدیل شده و سر به تسليم طلبی سائیدند.

در سال ۱۹۱۴ احزاب توده‌ای رهبری کننده انترناسیونال دوم، علی‌رغم اینکه از قطعنامه‌های اشتوتکارت سال ۱۹۰۷ که آنها را برای «مورد استفاده قرار دادن بحران اقتصادی و سیاسی ناشی از جنگ جهت برانگیختن توده‌ها و تسریع سرنگونی حکومت طبقه سرمایه دار» فرا می‌خواند دفاع کرده بودند، تسليم بورژوازی خودی کشته و رای به اعتبارات برای جنگ امپریالیستی دادند. ترس از دست دادن آنچه که در شرایط صلح سرمایه داری کسب کرده بودند (وجهه کلان، مطبوعات آزاد و انتخابات) و اعتقاد به اینکه جنگ تنها اخلاقیست که تکامل صلح آمیز سرمایه داری به سوسیالیزم را کند می‌کند، به این خیانت شرم آور انجامید. فقط چپ زیمروالد (ZIMMER WALD) به رهبری لینین، دریافت که شرایط جدید، متدهای جدیدی می‌طلبد و اینکه جنگ امپریالیستی یکبار و برای همیشه اسطوره «سوسیالیزم تکاملی» را داغان نموده است. لینین دریافت که برای اقلیتی جدید تهیه یک چهار چوب برنامه‌ای جهت «تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی» – هرچند یک چنین شعاری در سال ۱۹۱۴ تخیلی بنظر می‌رسید، ضروری است.

انترناسیونال سوم نیز به عنوان یک نیروی انقلابی با بکارگیری (تاکتیکها و نسخه‌ها) بمنظور پشتیبانی

توده ها، زمانیکه انرژی انقلابی توده ها پایان یافته بود، سقوط کرد. عارضه این سقوط فراخواندن مرگ آور برای تشکیل "جبهه متحد" با همان احزاب سوسیال دمکراتی بود که در سال ۱۹۱۴ به کارگران خیانت ورزیده و در آلمان (۲۱ - ۱۹۱۹) به کشتارشان دست زده بودند. از آن زمان تاکنون نشانه همه نیروهای ضد انقلابی که دعوی پرولتری بودن دارند، گزینش تاکتیک "راه میان بر به سوسیالیزم" می باشد که قابل ملاحظه ترین آنها "برنامه انتقالی" ترتسکیزم است. منطق اساسی پشت این "برنامه" این است که کارگران در حال حاضر فاقد آکاهی برای مبارزه با خاطر سوسیالیزم هستند، بنابر این باید به آنها مجموعه ای از "خواستهای برنامه ای" را ارائه نمود که برایش مبارزه کنند و این مرحله به مرحله، طبقه کارگر را به کمونیزم خواهد رساند بدون آنکه کارگران خودشان متوجه شوند! این است تمام نقش عامل آکاهی در مبارزه برای سوسیالیزم.

در همان حال، به هر ترتیب وظیفه کمونیستها تنها نمی تواند محدود به یک ترویج روی کاغذ ساده برای کمونیزم باشد. کمونیستها باید در هر مبارزه ای میان تضاد طبقاتی بین کار و سرمایه است شرکت ورزند. شرکت آنها باید پایه ای باشد برای انگشت نهادن بر هدف چنین مبارزاتی و تا آنجا که چنین جنبشها بی خود را در حوزه ای محدود کنند که سرمایه داری به راحتی بتواند خویش را از آن برهاند، کمونیستها به هیچ وجه از انتقاد به این جنبشها دوری نمی جویند. بار دیگر، تزهای رم این را بهتر بیان می دارد :

«هنگامیکه حزب کمونیست برای عمل تاکتیکی دارای شرایطی نیست که بتوان آن را ۱) از نقطه نظر حمله به قدرت بورژوازی ۲) مستقیم نماید، حزب، بدور از آنکه فعالیت خود را محدود به یک وظیفه خالص و ساده ترویج مسلکی نماید، می تواند و باید تاثیر خود را بر حوادث اعمال نموده و از راه روابطش با دیگر احزاب و فشار آوردن بر آنها و جنبش های سیاسی و اجتماعی کوشش کند که شرایط را به گونه ای در راستای اهداف خویش پیرواراند، و وضعیتی را که در آن عمل انقلابی راسخ امکان پذیر می گردد، شتاب بخشد.»

پرسشی که در ارتباط با برنامه ا. م. ل برای "انقلاب دمکراتیک" مطرح می گردد این است که آیا این برنامه "وضعیتی را که در آن عمل انقلابی راسخ امکان پذیر می گردد" را شتاب خواهد بخشید، یا آنکه نمونه دیگری است از یک فرمول بندی گنگ که می کوشد هوا داری توده ها را بدست آورد، تا اینکه آکاهی آنها را پرورش دهد؟

از آنجا که آنها ادعا می کنند برنامه شان برای دیگر کشورهای سرمایه داری عقب افتاده یا "تحت سلطه" معتبر می باشد، مهم است که به بررسی فرض های محوری اش پرداخته و ببینیم که تا چه اندازه به عنوان عنصر کمک کننده برای برنامه آینده یک حزب کمونیست جهانی ارزشمند است.

«انقلاب دمکراتیک» ا. م. ک

در بحث های میان کمونیستها همیشه باید واقعا سعی شود که نظر مخالف هرچه واضح تر و دقیق تر ارائه کردد.

حتی با بهترین نیت در دنیا، این وظیفه در مورد نظر انقلاب دمکراتیک ا. م. ک چندان هم آسان نیست. همانگونه که رفقای «سازمان کارگران کمونیست» در بحث کنفرانس اترناسیونال چهارم (اکتبر ۱۹۸۲) اشاره کردند، بنظر می رسد ا. م. ک این ایده را بصورت معاوذه ای که چند معنی متفاوت می دهد، مورد استفاده قرار می دهد. اول آنکه «انقلاب دمکراتیک» چیزی است که امروزه در ایران در حال رخ دادن است.

« انقلاب دمکراتیک کنونی ایران که بر زمینه بحران اقتصادی سال ۱۳۵۵ شکل گرفت، در اولین مراحل خود و با قیام بهمن، رژیم سلطنت را ... بزیر کشید. »
(برنامه ا. م. ک ، ص ۱۱ « فارسی »)

اما از آنجا که ا. م. ک نتیجه می گیرد که «انقلاب حاضر به حکم شرایط عینی و ذهنی خود نمی تواند انقلابی بلاواسطه سوسیالیستی باشد»، (محتوای پیروزی انقلاب دمکراتیک ایران ، ص ۴۰ « فارسی »)

آنها نتیجه می گیرند که این انقلاب پایه اهداف کنونی طبقه کارگر ایران می باشد:
«... این انقلاب ادامه یافته و امروز (مارس ۱۹۸۱ س ک ک) می رود تا در صورت شرکت فعال و آکاهانه پرولتاریای انقلابی از اعتلای نوینی بر خوردار شود. »
(برنامه ا. م. ک ، ص ۱۱ « فارسی »)

این « اعتلای نوین » در نهایت از راه یک دوره « انقلاب بدون وقفه » به سوسیالیزم خواهد انجامید.
« انقلاب حاضر بر متن بحرانی اقتصادی ظهر کرده است که ریشه در مناسبات سرمایه داری ایران دارد ... بحرانی که به این دلیل از نقطه نظر پرولتاریا پاسخی جز نابودی سرمایه داری بطور کلی و استقرار سوسیالیسم ... نمی تواند داشته باشد. »
(محتوای ... ، ص ۴۰ « فارسی » تاکیدها از ا. م. ک)

اینها همه بسیار دیالکتیکی بنظر می رسد. تنها راه حل بحران کنونی سرمایه داری سوسیالیزم است. اما شرایط عینی و ذهنی آنی برای سوسیالیزم موجود نبوده و بنابر این « انقلاب دمکراتیک » یک مرحله ابتدایی برای مهیا کردن این شرایط می باشد. به هر حال، برنامه کامل‌یک جانبه تدوین شده است . در مورد « انقلاب دمکراتیک » بسیار نوشته شده و به روشنی توضیح داده شده است که آن

سر انجام ما را به یک "جمهوری دمکراتیک انقلابی کارگران و زحمتکشان ایران" که یک نوع قدرت دوگانه است خواهد رساند.

به هر حال، هیچ اشاره‌ای به دیکتاتوری پرولتاریا (اگر چه گنگ واربه "سوسیالیزم" اشاره می‌شود) به مثابه هدف سیاسی طبقه کارگر نمی‌شود. این مسئله دو ضعف را در برنامه ا.م.ک آشکار می‌سازد، اول، فتیشیزم نسخه‌ای مراحل سیاسی (که ما بعداً به آن خواهیم پرداخت) و برخوردی به نوشته‌های مارکس، انگلس و لنین، گویی که آنها را تنها باید به کونه‌ای مکتبی آموخت.

شناخت از سرنوشت «انقلاب دمکراتیک» در گذشته به هر حال نشان می‌دهد که «انقلاب دمکراتیک» دو بار از طرف پرولتاریا به خاطر بی‌ریط بودنش با جنبش واقعی رد شده است.

«انقلاب دمکراتیک» مارکس و لنین

ریشه‌های تز انتقالب دمکراتیک را باید در انتقالب ۱۸۴۸ آلمان و انتقالب ۱۹۰۵ روسیه جست. ا.م.ک بر دو سند «خطابیه کمیته مرکزی به اتحادیه کمونیستها» نوشته مارکس و انگلس (مارس ۱۸۵۰) و «دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انتقالب دمکراتیک» نوشته لنین (۱۹۰۵)، که مربوط به این مبارزات است، توجه مفرط مبذول میدارد. خطابیه مارکس ۱۸۵۰ بر این زمینه بنا شده بود که مارکس و اتحادیه کمونیستها انتظار داشتند که بورژوازی آلمان در ۱۸۴۸ قدرت را کسب کرده و یک جمهوری بورژوازی بنا نمایند. این جمهوری نیز به نوبه خود نسبتاً سریع با یک انتقالب پرولتری دنبال می‌شد. ولی تسلیم لیبرالیزم آلمان به دولت یونکرپروس باعث شد مارکس در این سناریو تجدید نظر کند که خطابیه مارکس نتیجه آن بود. ایده انتقالب دمکراتیک بر آن بود که پرولتاریا هم وظایف بورژوازی و هم وظایف خویش را از راه یک انتقالب مداوم یا بدون وقفه انجام می‌دهد. ا.م.ک که خواهان وابسته نساختن خود به تئوری، انتقالب مداوم، تروتسکی است، واژه آخری را ترجیح می‌دهد. این انتقالب دمکراتیک در واقع به مثابه یک موقعیت قدرت دوگانه بین کارگران و خردۀ بورژوازی و به عنوان گامی بسوی دیکتاتوری پرولتری در نظر گرفته می‌شد. به هر حال این تنها فصلی گذرا در تئوری پرولتری بود، زیرا قبل از پایان رسیدن سال ۱۸۵۰، مارکس و انگلس تئوری «انقلاب دمکراتیک»، را رها کرده و نتیجه گرفته بودند که هر امیدی به یک انتقالب پرولتری به دنبال یک انتقالب بورژوازی در سال ۱۸۵۰ بیش از اندازه خوش بینانه بود. چنانکه انگلس در سال ۱۸۹۵ نوشت:

«تاریخ به ما و تمامی کسانی که چون ما فکر می‌کردنه ثابت کرد که اشتباه کرده ایم، و روشن کرد که سطح توسعه اقتصادی در بخش اصلی اروپا (CONTINENT) در آن زمان، برای از بین بردن تولید سرمایه داری چندان زیاد آماده نبود و این را با انتقالب اقتصادی که از سال ۱۸۴۸ بخش اصلی اروپا را فرا گرفته ثابت کرده است.» (پیشکفتار بر مبارزه طبقاتی در فرانسه)

مارکس خود به این نتیجه رسید که خوش بینی اش در مورد انقلاب ۱۸۴۸ ناجا بوده است.

« هیچ سخنی از یک انقلاب واقعی نمی تواند در میان باشد. چنین انقلابی تنها زمانی ممکن است که دو فاكتور وارد ستیز گردد: نیروهای تولیدی نوین و اشکال تولید بورژوازی ... یک انقلاب جدید تنها در نتیجه یک بحران جدید ممکن خواهد بود: اما آن انقلاب فرا خواهد رسید، درست با همان اطمینان که خود بحران. » (مه - اکتبر ۱۸۵۰ بازنگری در تبعید پلیکان صفحه ۱۲۱)

پس از این، آنها بینش ماتریالیستی تاریخ و تجزیه و تحلیل اقتصادی از سرمایه داری را تکامل دادند. به اضافه باید توجه کرد که « انقلاب دمکراتیک »، تنها به این دلیل بوسیله مارکس به میان کشیده شد که او فکر می کرد بورژوازی برای بپایان رسانیدن وظایفی که شرایط عینی طلب می کرد آماده نبود.

به هر حال ا . م . ک انقلاب دمکراتیک را از این جنبه مورد استفاده قرار نمی دهد، از آنجا که ایشان معتقداند شرایط عینی سوسیالیزم را می طلبند (نگاه کنید به نقل قول بالا). برای آنها « انقلاب دمکراتیک » تنها مرحله ای است مطلوب که قبل از آنکه پرولتاریای ایران بتواند مبارزه را برای سوسیالیزم آغاز کند، باید از آن بگذرد. این بینش، آنها را از لینین نیز، جدا می سازد.

در جایی که مارکس در ارزیابی اش از پتانسیل پرولتاریای آلمان در ۱۸۵۰ بیش از اندازه خوش بین بود، حوادث ثابت کردند که لینین در ۱۹۱۷ در باره چشم انداز آن در روسیه بیش از اندازه بدین بود. لینین مانند بقیه سوسیال دمکراسی روسیه (و اروپا) پیش بینی می کرد که انقلاب فرارس در روسیه یک انقلاب بورژوا دمکراتیک باشد، چرا که:

« در کشورهایی مانند روسیه طبقه کارگر آنقدر که از توسعه ناکافی سرمایه داری رنج می برد، از سرمایه داری رنج نمی برد. » (دو تاکتیک ص ۴۴)

به هر حال، لینین در انقلاب ۱۹۰۵ مشاهده کرد که،

« انقلاب، بدون شک با سرعت و تمامیتی آموزش می دهد، که در دوره های صلح آمیز توسعه سیاسی، غیر قابل تصور به نظر می رسید. » (ص ۷)

پس،

« نا رواست که خود را محدود به فرمول های کلیشه شده قدیمی کنیم ... » (ص ۲۲)

این مسئله وی را به این نتیجه رساند که گرچه انقلاب در روسیه بورژوا - دمکراتیک خواهد بود، ولی نظر به ضعف بورژوازی، پرولتاریا باید این را هدف قرار دهد که:

« نگذارد رهبری انقلاب بدست بورژوازی افتاد، بلکه بر عکس، با بیشترین انرژی در آن شرکت کرده و به راسخ ترین مبارزه برای دمکراتیزم پیگیر پرولتری ... پردازد. »

(ص ۶ همانجا)

لينین از اين رو می کوشيدتا توسعه ناهمگون روسیه را که در آن ده میليون کارگر بوسیله سرمایه بين

المللی در شرکت های بزرگ استثمار می شدند ولی همچنان یک رژیم نیمه فئودال مرتجع (OBSCURANTIST) قدرت سیاسی را در دست داشت دریابد، کرنش بورژوازی لیبرال در برابر وعده های اکتبر ۱۹۰۵ تزار و کرنش منشویست در برابر این حقوق لیبرالی، لینین را به ارائه این ایده واداشت که، پرولتاریا باید از راه یک « دیکتاتوری انقلابی کارگران و دهقانان فقیر » وظایف بورژوازی را به انجام رساند. از این رو وی فرسنگها فرسنگ جلوتر از منشویک ها که او را به عنوان یک آنارشیست تخیلی رد می کردندقرار داشت. لینین خود « آن تروتسکی روده دراز » را بخاطر آنکه اظهار می داشت « انقلاب مداوم » در این زمان می تواند مستقیماً به سوسيالیزم انجامد، یک نیمه آنارشیست می خواند. لینین پاسخ می داد که :

« ... تنها ساده لوح ترین افراد خوش بین ممکن است فراموش کنند که درجه اطلاع توده کارگر از هدفهای سوسيالیزم ... هنوز تا چه اندازه کم است. » (ص ۲۱، همانجا)

این جمله آخر در واقع چیزیست که ۱۰۰ ک. به آن چسبیده است. ولی باید این نکته را در نظر داشت، که اگر چه روسیه ۱۹۰۵ و ایران ۱۹۷۹ دارای برخی شباهت های ظاهری هستند، اما لینین مانند مارکس، در موقعیتی از ایده « انقلاب دمکراتیک » هواداری می کرد که انقلاب بورژوازی و نه پرولتری انتظار می رفت در دستور کار باشد. لینین در مورد امکان یک انقلاب پرولتری هنگامیکه در سال ۱۹۱۵ دو باره نظر تروتسکی را به نقد می کشید، همچنان بدین بود.

« ما در عصر امپریالیزم زندگی می کنیم ... و امپریالیزم ملت بورژوازی را در برابر رژیم قدیم قرار نمی دهد، بلکه پرولتاریا را در برابر ملت بورژوازی قرار می دهد. »

(دو خط در انقلاب ما، کلیات آثار – جلد ۲۱ ص ۴۱۹)

قبول ان، البته به معنای پذیرش این بود که، روسیه بی درنگ در برابر یک انقلاب سوسيالیستی قرار داشت. به هر حال، اگر چه لینین این نظر را رد کرد، دید انترناسیونالیستی او به وی اجازه داد تا پیش بینی کند که سرنگونی تزار می تواند « انقلاب سوسيالیستی را با اتحاد با پرولترهای اروپا عملی کند ». (ص ۴۲۰) در آوریل ۱۹۱۷، درست پس از سرنگونی تزار، لینین ایده دیکتاتوری دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان را بکلی کنار گذاشت. در تزهای آوریل و نامه هایی در باره تاتکیک های خود، او خواهان دوری جستن از مواضع قدیمی می شود.

« تئوری برای ما دکم نیست، بلکه راهنمای عمل است. مارکس و انگلس به درستی از برنمودن و تکرار صرف « فرمول ها » را، مورد ریشخند قرار داده و همیشه می گفتند که در بهترین حالت، ما تنها قادریم وظایف کلی خویش را در شرایط مشخص اقتصادی و سیاسی هر دوره معین پروسه تاریخی تنظیم نموده و برگزینیم.

... انقلاب بورژوازی یا بورژوا – دمکراتیک در روسیه به پایان رسیده

شعارها و ایده های بلشویکی در مجموع به وسیله تاریخ مورد تایید قرار گرفته اند، ولی

در مورد مسایل کنکرت، نتایج به گونه ای دیگر بوده اند، ویژه کیها، کثرت و ریشه ائی بودن این مسائل به گونه ایست که کسی قادر به پیش بینی انها نخواهد بود.

نایده گرفتن این واقعیت و یا کم توجهی به آن، به معنای همسوئی با «بلشویک های قدیمی» ایست که بجای بررسی ویژگی های مشخص واقعیت های تازه و زنده، با تکرار بیهوده فرمول های از بر شده بدفعات نقشی بس تاسف انگیز، در تاریخ حزب ما بازی کرده اند...

فردی که اکنون از یک «دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک کارگران و دهقانان» سخن می کوید، از زمان عقب افتاده، و در نتیجه بر علیه مبارزه طبقاتی پرولتاری به سوی خرد بورژوازی رفته است... این فرمولی است کهنه. ابدآ خوب نیست. مرده است. و کوشش برای زنده سازی دو باره آن بی فایده است. (ترهای آوریل. ص ۲۱ ، ۱۴)

لینین تمامی این ایده ها را چندین بار تکرار می کند. او می باید هم این کار را می کرد، زیرا ترهای آوریل، که می بایستی جای برنامه بلشویکی قدیمی را می گرفت با مخالفت نیرومندی در میان بلشویک های «قدیمی» که به وسیله کامنف نمایندگی می شد، با ۱۲ رای در مقابل ۲ رای، شکست خورد. اگر چه سر انجام بلشویک ها از پشتیبانی دولت موقت دست برداشته و به تدارک برای قدرت شورابی پرداختند.

در ژوئیه ۱۹۱۷ لینین توانست به این نتیجه برسد که:

« بسیار زیاد اتفاق افتاد که به هنگام یک تندپیچ تاریخی حتی احزاب پیشرو برای دوره ای توافقی وفق دهی با شرایط تازه را نداشتند و به تکرار شعارهایی پرداخته اند که در گذشته درست بوده ولی پس از آن دیگر مفهوم خود را از دست داده اند، درست به همان «ناگهانی» که آن تندپیچ تاریخی پدید آمده بود. »

(درباره شعارها، کلیات آثار جلد ۲۵ ، ص ۱۸۲)

لینین، حزب بلشویک را هم که تا هنگام آشکار شدن شرایط تازه و ضرورت تاکنیک های نو، به شعار کهنه و بی معنی انقلاب دمکراتیک چسبیده بود، جزو این احزاب پیشرو قرار می دهد. شاید ا. م. ک را که ما دو باره به بحثهای احیاگر انقلاب دمکراتیک شان می پردازیم، باید در این رده قرار داد.

« انقلاب دمکراتیک » – برنامه ای فرتوت

از آنچه در بالا توضیح داده شد، چنین پیداست که بی ربط بودن برنامه «انقلاب دمکراتیک» با واقعیت ها، دو بار مسجل گشته است. در سال ۱۸۵۰ بر اثر عدم رشد نیروهای مولده، بگونه ای خام و آکادمیک ارائه گردید. در سال ۱۹۱۷ در روسیه نه تنها نیروهای مولده، بلکه همچنین درجه آکاهی طبقاتی پرولتاریا به اندازه کافی رشد یافته بود، که بر زمینه یک جنگ امپریالیستی، تنها هشت ماه

پس از سرنگونی تزار، مستقیماً به بنا نهادن دیکتاتوری پرولتاریا رهنمون گردید. به هر حال اگر، می بینیم مارکس و لنین توانستند، بدلیل رشد نا کافی نیروهای تولیدی که آنها را مجبور به بررسی امکان در قدرت بودن پرولتاریا ولی ناتوانیش در انجام مستقیم انقلاب سوسیالیستی کرده بود، چنین تاکتیکی را تصور کنند، این در یک دوره تاریخی متفاوتی بود.

جنگ امپریالیستی و انقلاب در روسیه این نکته را روشن ساخت، که امپریالیسم آخرین مرحله سرمایه داری است. و به قول اترناسیونال سه "دوره ای جدید متولد گشته است" و اکنون تاریخ به دوره گندیدگی سرمایه داری گام نهاده است، "دوره انقلاب پرولتری". بنظر می رسد که ا. م. ک نیز تا درجه ای این مسئله را درک می کند. آنها می گویند که امروز "بحaran جامعه بورژوازی پاسخ انقلابی خود را در سوسیالیزم خواهد جست". ولی این سؤال پیش می آید که چرا آنها برنامه ای را به ما ارائه می دهند که پیش شرط های مبارزه در راه سوسیالیزم را بیان می دارد، و نه به خودی خود یک برنامه سوسیالیستی. با خواندن این مطلب انسان به یاد انتقاد لنین از پوترسوف سوسیال شوونیست می افتد که در سال ۱۹۱۵ او در باره اش چنین نوشت:

"پوترسوف دمکراسی نوین را نه "به یک مفهوم خاص" بلکه به تمامی مفاهیم به عقب می کشد؛ او آن را به شعار ها و ایدئولوژی دمکراسی بورژوازی کهنه، به وابستگی توده ها به بورژوازی، برمری گرداند. روش مارکس قبل از هر چیز مرکب است از، بررسی مفهوم عینی یک پروسه تاریخی در یک زمان معین و در شرایط معین و مشخص؛ بدین رو که در وهله نخست دریابد، جنبش کدام طبقه جریان اصلی پیشرفت ممکن در آن شرایط معین است."

(بزیر پرچم دروغین – مجموعه آثار چاپ ۱۹۲۰ جلد ۱۸ ص ۱۲۲)

ا. م. ک ما را به شعارهای دمکراسی کهنه بورژوازی بر نمی گرداند، ولی به برنامه ای از جنبش کارگری بر می گرداند که تا کنون دو باره کهنه و کنار گذاشته شده است. آنها با این کار، به خود تناقضی دچار میگردند. از یک طرف مدعی اند که انقلاب آینده باید سوسیالیستی باشد (اگر چه "نه بلافصله") اما پیشاہنگ پرولتاریا نمی تواند برنامه سوسیالیستی داشته باشد، چرا که آکاهی طبقاتی کارگران اجازه نمی دهد!

متشكل ساختن پرولتاریا بمتابه یک طبقه انقلابی در حزب طبقاتی اش – بیان والای آکاهی او از هدف سوسیالیزم - دقیقاً پایه ای ترین وظیفه است. تا هنگامیکه پیشاہنگ سوسیالیزم، هدف و برنامه واقعی خویش را در زیر پوشش یک هدف و برنامه نیم - بورژوازی، نیم - مرحله ای، چون "انقلاب دمکراتیک" پنهان دارد، سوسیالیزم هرگز بلافصله نخواهد بود. ممکن است امروز، صحبت درباره سوسیالیزم در ایران تخیلی بنظر برسد، ولی این مسئله همواره بدین سان باقی خواهد، ماند مگر اینکه سوسیالیستها به آن پیردازند. شاید برای بدست آوردن هوادار ساده تر باشد بگوییم "انقلاب دمکراتیک" هنگامیکه هدف مان سوسیالیزم است، ولی اگر رهبران بگویند به جایی می روند در حالی

که منظورشان جای دیگری است، آن هنگام جنبش به هیچ جا راه نخواهد یافت. لینین برای آنهاییکه می خواهند "واقع بین" باشند نیز جواب دارد.

"ما چشمانمان را بر مشکلاتی که در انجام این وظیفه با ان روپرتو خواهیم گشت، نمی بندیم، بر عکس مدام و ثابت قدم برایش کار می کیم، بدون آنکه خرده گیری ها، که گویا این مسئله متعلق به یک "آینده دور و نا روشن" است، ما را از آن باز دارند در رفعشان تلاش میکنیم. آری آقایان، ما نمایندگان آینده ایم و نه متعلق به اشکال پیشین جنبش". (ماجراجویی انقلابی، انتشارات پروگرس ص ۱۵).

دومین نقطه ضعف برنامه ا. م . ک گرایش بسیار غیر مارکسیستی آن است که صحبت از بوجود آوردن شرایط عینی می کند، برای نمونه به نقل قول زیر توجه کنید:

"لینینیزم با کار پروسه مادی تبدیل یک انقلاب دمکراتیک به یک انقلاب سوسیالیستی سازگاری داشته و در هر لحظه می کوشد تا عوامل مادی (عینی و ذهنی) را که برای ادامه این پروسه ضروری اند با دقت تمام فراهم آورد . "

(نامه هوداران ا . م . ک به حزب کمونیست بین المللی، ششم دسامبر ۱۹۸۲)

این در حقیقت فرم شکرفی از ماتریالیزم مارکسیستی است!

همان گونه که لینین گفت روش مارکس مرکب است ... از بررسی جنبش، نه بوجود آوردن(!) پروسه تاریخی عینی. عدم تاکید بر آکاهی و نقش حزب کمونیست در ارتقاء ان، همچنین برخورد بس فرمالیستی و « دقت » مبالغه امیز در ارتباط با ایجاد شرایط مادی، متاسفانه علائم مشخصه تمامی برخوردهای ا . م . ک است. این در واقع محصول درک اندک از آنچه که لینین در دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک می گوید، است. هنگامی که وی اشاره به شرایط عینی می کند، او اشاره به آنچه که در هر لحظه موجود می باشد دارد، و نه آنچه که با فرمول درست می توان ساخت. در واقع این لینینیزم را به روی سرش بر می گرداند. لینین جویای شعار هایی بود که مناسب شرایط عینی باشند، ا . م . ک شرایط عینی " می سازد " که مناسب شعارها باشد. این عمل ایشان را بسوی خواسته هایی می کشاند که همه بخش های بورژوازی در ایران خواستار آند. اگر چه بورژوازی در ایران شاید هیچگاه تواند این " دمکراسی " را پیاده نماید، ا . م . ک با استفاده از شعارهای مشابه نیز نمی تواند هیچ آلترناتیو مستقل پرولتری ایجاد کند.

در واقع به نظر می رسد که ا . م . ک مانند پوتروف، ما را از نظر برنامه به "عقب بر می گرداند". تقسیم برنامه به دو بخش - حداقل و حداکثر، نکته مرکزی پروسه ای است که بوسیله آن ا . م . ک بروز " انقلاب دمکراتیک " را جستجو میکند. کمونیستهای اروپایی فوراً به شک خواهند افتاد و این را، برای نمونه، همانند برنامه ارفورت سوسیال دمکراسی آلمان (۱۸۹۰) خواهند دید. در حالیکه برنامه حداقل برای کارگران قرن نوزدهم، یعنی در دورانی که سرمایه داری هنوز سیر صعودی

را می کذراند و بنابر این، برنامه حداکثر برنامه ائی برای آینده محسوب میشد، مترقی بود - امروز دیگر تنها برنامه حداکثر (یعنی مبارزه بلافاصله برای سوسياليزم) در شرایط يك سیستم اجتماعی پوسیده که دیگر توان ارائه رفرم قابل توجه و پایداری را ندارد، عملی و مترقی می باشد. به هر حال ا . م . ل که این چیز ها را می داند و پا فشاری کرده است که «خواست های حداقل» ساخته و پرداخته بورژوازی نبوده بلکه خواسته های سازمان دهنده برای کارکرانی است که آکاهی آنها هنوز به اندازه کافی برای مبارزه کمونیستی رشد نیافته است. آنها همچنین پا فشاری می کنند که بخش های حداکثر و حد اقل برنامه شان از يك دیگر جدا ناپذیرند. و بنا بر این آنها سوسيال دمکرات نیستند که رفرمیستها را در صفوں خود پنهان کنند. به هر حال، فرمول ا . م . ل از فرمول سوسيال دمکراتهای روز های پسین - تروتسکیستها - که برنامه ۱۹۲۸ شان مانند برنامه ا . م . ل از کanal يك سری «مراحل» که طی ان يك برنامه حداقل به يك برنامه حداکثر می پیوندد و سانجام به دیکتاتوری پرولتاریا می انجامد، به هیچ عنوان بهتر نیست. برای نمونه، متن زیر چکیده ایست از برنامه انتقالی تروتسکی از زبان يك تروتسکیست برجسته:

« برنامه انتقالی برنامه ایست، برای سازماندهی کارگران در مبارزاتشان برای کسب قدرت و در همان حال برنامه ایست که بی درنگ پس از آنکه کارگران قدرت را به دست گرفتند به اجرا در می آید. در پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم، هنگامیکه سرمایه داری در دوران سعودی اش بسر می برد، احزاب سوسيالیست دارای برنامه دو بخشی بودند:

برنامه حداکثر که بیان کننده خواست جامعه سوسيالیستی در آینده ای نا روشن بود؛ و برنامه حداقل که برای دفاع از خواسته های آنی بکار میرفت، حاوی، يك مجموعه از رفرمها بود که مسئله تسخیر قدرت را مطرح نمی کرد. بین اللمل کمونیست از همان کنگره سوم اش ایده يك برنامه انتقالی را به پیش کشیده بود:

« بجای برنامه حداقل ... بین اللمل کمونیست برای نیازهای مشخص پرولتاریا مبارزه می کند، و يك مجموعه از مطالبات را که ... مراحل مختلف مبارزه برای دیکتاتوری پرولتاریا را تشکیل می دهد، مطرح میسازد. هر يك از این مطالبات مبین نیاز فوری توده های وسیع می باشد، حتی اگر این توده ها هنوز آکاهانه بعرصه مبارزه برای دیکتاتوری پرولتاریا پیوسته باشند. » (پی بر فرانک، اترناسیونال چهار (ص ۶۱ - ۶۰

استراتژی برنامه انتقالی، مانند ایده « انقلاب بدون وقفه » ا . م . ل می باشد. از آنجا که توده ها دارای آکاهی (و به قول ا . م . ل ، چهار چوب عینی برای مبارزه) برای سوسيالیزم نیستند، باید برای چیز دیگری مبارزه کنند، ولی سرانجام این مبارزه آنها را به سوسيالیزم خواهد رساند. اینجا يك فرق روشن بین اپورتونیسم و تردستی تروتسکیستی، و موضع کمونیستها وجود دارد. کمونیستها نیز خود را در گیر مبارزه طبقاتی روزانه می کنند، ولی با گنجانیدن يك سری خواسته

های مشخص در یک برنامه این خطر وجود دارد که خواسته های « حداقل » مبارزه برای انقلاب دمکراتیک، کار تبلیغی کمونیستها را تحت الشاعر قرار داده و بخش « حداکثر » و کمونیستی آن فراموش گردد. در واقع اگر کمونیستها برای ارتقاء آکاهی ذهنی از کمونیزم مبارزه نکنند، چه کسی مبارزه خواهد کرد؟

برنامه ای که بر محور انقلاب دمکراتیک یا برنامه انتقالی و یا هر « مرحله » بینا بینی تا کمونیزم قرار گرفته باشد حتماً این وظیفه پایه ای را فراموش خواهد کرد. کمونیستها در این دوران تنها می توانند یک برنامه کمونیستی داشته باشند.

اگر به محتوای این « برنامه حداقل » بنگریم، با فهرستی از خواست ها مانند چهل ساعت کار در هفت^{*} (TUC بورژوا، خواهان ۲۵ ساعت کار در هفته می باشد!)، یک ماه تعطیلی با حقوق، تعیین حداقل دست مزد، قوانین ایمنی، بازنشستگی در ۵۰ سالگی و غیره (نگاه کنیر به برنامه ۱. م . ک ص ۱۷ - ۱۵ « فارسی ») رویرو می شویم. حتی برخی از آنها مانند « منوعیت کار زنان در رشته هایی که از نظر جسمانی برای زنان زیتابخش است» در بست قهقرایی می باشد. این ایده به سادگی (البته اگر نخواهیم بگوئیم، همان ایده کهنه در مورد کار جسمی سنگین دوران ماقبل صنعتی است)، تقسیم سرمایه دارانه طبقه کارگر را می پذیرد. جدی تر آنکه، ۱. م . ک شاید پاسخ دهد، این رفرم ها در ایران وجود ندارند، ولی از آنجا که برنامه در هیچ کجا به مسئله کمونیزم نمی پردازد، اشکالی ندارد که ما آن را به مثابة گونه ای از برنامه « گوتا » قرن بیستمی مورد انتقاد قرار دهیم.

« ... برنامه به ماهیت وضعیت جامعه کمونیستی آینده نمی پردازد.

خواست های سیاسی آن شامل چیزی سوای لابه های دمکراتیک شناخته شده کهنه نیست ... آنها صرفاً پژواکی از خواسته های حزب بورژوازی مردم می باشد... اگر در تشریح این خواسته ها دچار اغراق های ناروا نشویم، باید اذعان کنیم که امروزه همه آنها تحقق یافته اند. »

(مارکس - نقد بر نامه گوتا، ص ۲۸)

حال شاید ۱. م . ک ادعا نماید که این خواست ها در ایران مفهوم دارند، چرا که هنوز در آنجا تحقق نیافته اند. ولی واقعیت این است که در دوران کنونی این خواسته ها تنها در دیکتاتوری پرولتاریا قابل تحقق می باشند. به هر حال، از آنجا که برنامه ۱. م . ک دارای روشی لازم برای بیان این مسئله نیست، به این باور دامن میزند که یک جمهوری دمکراتیک (اگر چه « انقلابی ») آخرین شکل کشف شده رهابی پرولتری است.

بنا بر این جمع بندی کنیم، « کشف » چنین برنامه ای از طرف ۱. م . ک، نه جدید است و نه مربوط. تاکنون دو بار توسط طبقه کارگر کنار گذاشته شده، و مفروضات محوری اش به صورت خطرناکی به مفروضات محوری تروتسکیزم مدرن نزدیک است. این، برای جنبش پرولتاریاری ایران، به عنوان شالوده برنامه ئی، ناقص است و مشکل بتوان آن را نقطه آغاز یک برنامه حزب کمونیست جهانی

پیش به سوی برنامه ای برای پرولتاریای جهان

به هر ترتیب، ما مديون ا . م . ک هستیم که هودارنش با ترجمه کارهای عمدۀ برنامه ای شان به زبانهای اروپایی جهت ارائه پیشنهاهایی در مورد چهار چوبی برای برنامه کمونیستی بین املّی، آینده این بحث را باز کرده اند.

چنانکه «سازمان کارگران کمونیست» در جاهای دیکر نیز بیان نموده، یکانه خطری که تمامی پرولتاریای جهان را تهدید می کند همانا جنگ امپریالیستی است. از جنوب آفریقا تا سومالی، از شط العرب تا آمریکای مرکزی، هر روزه جان کارگران و زحمتکشان بوسیله جنگ هایی که به نمایندگی از امپریالیستها و یا بوسیله رقابت های امپریالیستی برای افتاده بلعیده، می گردد. انچه که امروز این کارگران با ان روبرو می باشند، فردا تمامی کارگران جهان، با آن روبرو خواهند بود. هیچ کاه در تاریخ، آلتراتیوهای ارائه شده در مانیفیست کمونیست: « یا دکرگونی انقلابی و همه جانبه جامعه، یا ویرانی متقابل طبقات ستیزه جو »، آن چنان که اکنون مناسب به نظر می رسد در گذشته به نظر نمی رسید. انقلاب یا جنگ ، آلتراتیوی است که سرمایه داری گندیده به پرولتاریای جهان ارائه می دهد. بحران سرمایه داری امروز، حقیقتاً بین المللی ، جنگ امپریالیستی حقیقتاً جهانی، و پرولتاریا یکانه آتشی تزیین المللی راه حل سرمایه دارانه مسئله انباشت است. بنا بر این، مسئله جنگ و میلیتا ریزم هسته مرکزی هر برنامه ایست که در پی پیوند بین المللی طبقه کارگر جهانی می باشد. البته بر چنین زمینه ای بود که ایده انقلاب دمکراتیک لینین به متابه برنامه ای برای روسیه به سود شکست طلبی انقلابی، که پایه ای برای مبارزه پرولتاریا در جهت یک انقلاب کمونیستی بین المللی بود کثار گذاشته شد.

شکست طلبی انقلابی، بر خلاف آنچه که رفقای هودار ا . م . ک اعتقاد دارند، متراffد با یک خواست فوری برای قیام نیست. هنگامیکه لینین شعار « تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی » را در سال ۱۹۱۵ به پیش کشید انتظار نداشت که طبقه کارگر اروپا بیدرنگ آنرا بپذیرد. همانگونه که وی بعد ها نوشت، شعار فوق یک شعار جهت دهنده بود. چرا که:

« بدیختی های هولناک توده ها که بوسیله جنگ بوجود آمده نمی تواند شور و جنبش انقلابی را بر انگیزاند. شعار جنگ داخلی باید به کار هم آهنگ نمودن و رهبری این جنبش ها در آید. » (به زیر پرچم دروغین – کلیات آثار – جلد ۱۸، ۱۹۳۰، ص ۱۴۷)
برای لینین.

« تبدیل جنگ امپریالیستی کنونی به یک جنگ داخلی یکانه شعار پرولتری درست می باشد ...
هر اندازه هم که این دگرگونی (تبدیل) در هر شرایط زمانی، دشوار بنظر اید،
اکنون که جنگ واقعیت یافته، سوسيالیستها کار تدارکاتی سیستماتیک، پیگیر و استوار در
این راستا را، هرگز رها نخواهند نمود. »

(کلیات آثار – جلد ۲۱ – ص ۲۴ ، چاپ ۱۹۶۶)

ولی، این به معنای آن نیست که کمونیستها تنها شعار جنگ داخلی را طوطی وار تکرار کرده و چشم براه می مانند تا پرولتاریا آنرا در یابد . مبارزه شکست طلبی انقلابی باید امروز آغاز گردد، در مبارزه طبقاتی هر روزه - کمونیستها وظیفه دارند در کنار کارگران بر علیه فقر و بیکاری، فشار و تمامی پلیدی های دیکری که جامعه سرمایه داری در تدارک جنگ، بر دوششان می نهد مبارزه کنند؛ در عین حال باید یاد آوری نمایند که بحران سرمایه داری تنها یک چاره دارد. این کار شاید نتواند بی درنگ هوادار پیدا کند، ولی تنها راهی است که بوسیله آن اقلیتی با آکاهی طبقاتی در کارخانه ها بوجود خواهد آمد. برای ما، شکست طلبی انقلابی در جنگ «فالک لند» نه به معنای فراخواندن کارگران برای سرنگون ساختن دولت سرمایه داری نه به معنای پشتیبانی از آراظاتین، آن کونه که تروتسکیستها کردند، و نه به این معنا بود که همچون «حزب کارگران سوسيالیست» و جناح چپ «حزب کار» شعارهای آشتی طلبانه بدھیم، بلکه به این معنا بود که ما ایده لنینی را برای موضع خویش بر گزینیم یعنی در جنگ امپریالیستی باید خواهان شکست دولت «خودی» بود . از نظر پراتیک به این معنی بود که با تبلیغ و ترویج و پخش اعلامیه به کارگران بگوییم تا شتاب و افزایش کار برای جنگ را نپذیرند.

جنگ ایران و عراق، که ما هواداران ا . م . ک را در ارتباط با مواضعشان مورد انتقاد قرار داده ایم نیز مورد دیگری است. در این مورد پرولتاریا دست به موجی از اعتصابات علیه سرمایه داری زده بود (۸۰ – ۱۹۷۹)، اگر چه از فعالیتش کاسته شد، اما درگیری جنگ، فرصتی به کمونیستهای منطقه داد تا مخالفت خویش با رژیم زورگو در ایران را به شرایط زندگی و خامت بار کارگران و رنجها و تنگدستی هایشان که حاصل جنگ است پیوندد. ضرورت این کار، بویژه انکه کارگران دست به اعتصاب و ترک جبهه زده اند (هرچند پراکنده) صد چندان خواهد بود.
ولی ا . م . ک جنگ را، عمدۀ تا، به عنوان مسئله ای بیریط و مزاحم تلقی نموده است.

آنها وظیفه اولیه کمونیستی یعنی نکوهش سوسيال شوونیست ها را انجام داده (برای نمونه نگاه کنید به جزوه رزمندگان در زیر پرچم کار ۹۵) ولی مبارزه برای شرایط زندگی بهتر را، به جنگی که خود آنرا امپریالیستی می دانند، پیوند نزدۀ اند. ریشه این بی تفاوتی خشک پیروی از «انقلاب دمکراتیک» می باشد.

همان کونه که دیدیم، بینش ا . م . ک بر این ایده استوار است که امروزه در ایران یک انقلاب

دموکراتیک در جریان بوده و از هر بخش از دست آوردهای آن باید پشتیبانی نمود. یعنی بجای فرستادن بیامی روشن، انقلابی و شکست طلبانه، ا. م. ک مجبور به این نتیجه گیری شد، که یگانه دلیل جنگ، «تجاویز عراق» بوده که ملهم از نیازهای امپریالیزم آمریکا برای نابود ساختن «دستاوردهای قیام» بهمن است. سخن از «تجاویز» به یک کشور یعنی دادن امتیازهای کلان به بورژوازی خودی و بی درنگ کامی است بدور از انترنسیونالیزم پرولتری. کرچه ما باور نداریم که از بورژوازی چیزی نصیب پرولتاریا شده باشد، تازه اگر هم به چنین باوری بودیم، نمی توانستیم خط ا. م. ک را بپذیریم. از رفقا می خواهیم که بحث های بین کامنف و لنه در سال ۱۹۱۷ را مورد مطالعه قرار دهند. بسیار آموزنده است که بدانیم کامنف آخرين کسی بود که ایده انقلاب دموکراتیک را رها ساخت و اولین شخصی بود که بیان داشت سرنگونی تزار به این معنی است که پرولتاریا اکنون می تواند از دولت روس دفاع نماید. وی در پراودا نوشت. «جنگ ادامه خواهد یافت زیرا ارتش آلمان به راه ارتش روس نرفته است.» موضع لنه روشن بود. او نه تنها ایده انقلاب دموکراتیک را که برای روسیه عقب مانده برگزیده شده بود، کنار گذاشت، بلکه کسانی را که چون انقلاب شده بود خواستار پشتیبانی از جنگ بودند مورد انتقاد قرار داد. وی همچنین کسانی را که از آزادی های تازه رس روسیه بت سازی می نمودند مورد انتقاد قرار داد. به جای آن او خواستار برقراری قدرت شورایی - پیش شرط دیکتاتوری پرولتاریا - گردید. شکست طلبی انقلابی و گسترش انقلاب جهانی اکنون در مرکز اندیشه وی قرار گرفت. آن نگرش ناسیونالیستی که خواهان وسیله ای بود تا بگذارد کارگران روسی «به پای» کارگران پیشرو تر بر سند، از میان رفته بود. در عوض او چشم به یک انقلاب جهانی داشت تا دموکراسی شورایی را از گزند خرد بورژوازی روس و سرمایه جهانی برهاند.

لنه هرگز خواستار «دفاع» از این یا آن مجموعه شرایط عینی نبود (حتی اگر در دوره پیشین خواهان آنها می بوده)؛ او همواره می کوشید تا از محدودیت های شرایط موجود کاسته و آنها را ارتقاء دهد. «دفاع از دستاوردها» همیشه خصلت ویژه رفرمیستهای اروپایی بوده و در شرایط جنگ به دفاع از سرمایه ملی کشیده می شود. (برای نمونه نگاه کنید به مقاله «اتحاد جماهیر شوروی در جنگ» نوشته تروتسکی (۱۹۲۹)، که در آن «دفاع از پیروزی های پیشین» یکی از دلایل دفاع از روسیه با دولت پرولتری است)

در این دوره یگانه دست آورده قابل دفاع بر قراری قدرت کارگری است.

ا. م. ک کام های بزرگی برای رهایی از کابوس ضد انقلابی که از هنگام شکست انقلاب اکتبر در جهانی شدنیش بر تمامی پرولتاریای جهان سنگینی کرده بر داشته است. آنها به نقدی از بینش های «پوپولیستی» و غیره طبقاتی نسبت به سوسیالیزم که ریشه در مائوئیزم دارد رسیده اند این مقاله، گرچه به گونه ای کوتاه، روشنگر زمینه هایی است که آنها رشدشان را در آن هنوز تکمیل نکرده اند. به هر حال تنها رد و بدل شدن پولیک به اندازه رخ دادها نمی توانند ایده ها را دکرگون سازند.

حوادث در ایران تاکنون نشان داده که «انقلاب دمکراتیک» به عنوان پروسه وجود خارجی ندارد. پس از مدت‌ها مخالفت، به نظر می‌رسد که اکنون ۱۰۰ م. ک این را می‌پذیرد. لینین در آوریل ۱۹۱۷، این برنامه را که در مقابل رویدادها، باطل شده بود کنار گذاشت، ما امیدواریم و معتقدیم که آنها شهامت و صداقت کاری را که لینین انجام داد، داشته باشند و از این برنامه دست بر دارند.

یاداشت :

۱ برای مطالعه بیشتر، رجوع کنید به شماره های ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰ روزنامه «صدای کارگران» Workers (Voice) بترتیب :

- * مبارزة طبقاتی در ایران
- * ایران، مبارزة کمونیستها
- * جنگ ایران و عراق : جهاد برای کاپیتالیسم
- * جلسه در مورد جنگ ایران و عراق

۲ برای نخستین بار به انگلیسی ترجمه و در چشم اندازهای انقلابی شماره ۲۱ به چاپ خواهد رسید

کنگره اتحادیه های صنفی (در بریتانیا) مترجم . TUC:TRADES UNION CONGRESS *

** حزب مردم آلمان در سال ۱۸۶۵ تاسیس گردید. این حزب خواهان تشکیل یک دولت فدرال (المان بزرگ)، شامل پروس و اطربیش بود. اما، مخالف هژمونی پروس بر المان و همچنین مخالف وحدت المان در شکل یک جمهوری دمکراتیک متمرکز، بود - مترجم .